

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اِتَّجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در روایاتی بود که استدلال شده به آن روایات برای این که قلباً هم انسان در مقابل
ترک واجبات و انجام محرمات وظیفه‌مند است و وظیفه‌ی او هم حالا بنابر تفسیر اول و
ثانی این هست که معتقد و ملتزم باشد به وجوب امر به معروف و وجوب نهی از منکر و
یا وجوب آن معروفی که متروک واقع شده و یا آن منکری که انجام گردیده.

روایت دیگری که به آن استدلال شده روایت دهم از باب سوم از ابواب امر به معروف و
نهی از منکر «قال و عن ابی جحیفه» یعنی قال الرضى رضوان الله عليه در نهج البلاغة
«قَالَ وَ عَنْ أَبِي جَحِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ
الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْقُلُوبِ» در بعض از نقلها هم ثقلبون با قاف
هست، برای این روایت را هم قبلاً خواندیم و توضیح داده شده «الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ
بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْقُلُوبِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ يَقْلِبْهُ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يُكَيِّزْ مُنْكَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ
أَسْفَلَهُ».

برای به این روایت شریفه هم استدلال شده که باید جهاد کنید بآیدیکم، اگر نشد
بآلستکم، اگر نشد بقلوبکم، بنابراین که این ثمّ برای تراخی باشد همانطور که در ادب هم
گفته‌اند ثمّ برای تراخی باشد. ممکن هم هست که در این جا این ثمّ یعنی کار واو عاطفه را
می‌خواهد انجام بدهد یعنی به این مجموعه، حالا کار نداریم کدام اول، کدام ثانی، به این‌ها
که جمع بین این روایت و روایات دیگری که ترتیب را جور دیگری قرار داده ممکن است به
این شکل انجام بشود.

برای این جا هم جهاد به قلوب، فرقی با روایات دیگر است که در آن جاها معمولاً انکار به
قلب بود این جا نه جهاد به قلب هست حالا جهاد به قلب ممکن است به همین باشد که

بیشتر می‌تواند سازگار باشد با آن تفسیر اول و ثانی، یعنی باید کاری بکنید که قلب‌تان زیر بار این وجوب امر به معروف و نهی از منکر برود این را بپذیرد یا وجوب آن واجب یا حرمت آن حرامی که انجام شده یا ترک شده زیر بار آن برود.

س: ...

ج: بغض، حالا آن‌ها هم می‌آید آن‌ها هم تفسیرهای دیگری است.

پس بنابراین بالاخره این روایت هم ممکن است به آن استدلال بشود برای این که جهاد به قلب باید بکنید، جهاد به قلب این هست که قلب را آماده بکنیم برای پذیرش، برای این یک واقعیتی است بسیاری از افراد هستند که حاضر نیستند یک چیزهایی را از شریعت بپذیرند یعنی نفس‌شان زیر بار این نمی‌رود من نمی‌توانم این را بپذیرم کما این که گاهی گفته می‌شود مثلاً نماز برای من حل شده اما این حجاب نه، تا برای من حل نشود قبول نمی‌کنم. هستند بعضی‌ها دیگر، می‌گویند تا این برای من معلوم نشود قبول نمی‌کنم این معنایش این هست که در قبال خدای متعال، هر چیزی خودت مصلحت و مفسده‌اش را به عقل خودت می‌خواهی درک کنی می‌خواهی بپذیری، اما اگر خدای متعال فرمود مطلبی را نه، تا من فلسفه‌اش برایت روشن نشود نمی‌پذیرم. این عده‌ای هستند که به این حالت می‌رسند و یکی از مشکلاتی که انسان‌هایی که یک مقداری به خیال خودشان درس خواندند و روشن‌فکر هستند یکی از مشکلاتی که برای‌شان پیش می‌آید همین مسئله هست که این غرور که ایجاد می‌شود باعث می‌شود که در مقابل خدای متعال أنا رجلٌ داشته باشند و حال این که خدای متعال «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (انبیاء، 23) و عَمَّا يَحْكُمُ، اگر انسان واقعاً عقیده‌ای به خدای متعال و اولیای او داشته باشد باید تسلیم محض باشد که حالا ان شاء الله امروز روایات غیر این باب که می‌خوانیم یکی همین‌ها است.

برای این به خدمت شما عرض شود که اشکالی که در استدلال به این روایت است تارّه از ناحیه سند هست چون درست است رضی فرموده... سید رضی قدس سره در نهج البلاغه این روایت را آورده و ما هم قبلاً عرض کردیم که روایات نهج البلاغه که به نحو جزم به امیر المؤمنین نسبت داده شده باشد حجت است. می‌گوید و من کلامه علیه السلام و من خطبته علیه السلام و من تعبیر دیگری هم گاهی مثلاً در آن‌جا هست خلاصه هر جا که اسناد جزمی می‌دهد این‌ها حجت است اما این‌جا می‌فرماید و أن ابی جحیفه، این از ابی جحیفه نقل شده خیلی برای می‌پذیریم حالا ابی جحیفه چه آدمی هست؟ ایشان که از امیر المؤمنین نقل نمی‌کند سید رضی این‌جا، از ابی جحیفه نقل می‌کند که او گفت سمعتُ امیر المؤمنین علیه السلام که این مطلب را فرموده‌اند.

ابی جحیفه هیچ توثیقی در کتاب رجال متقدم برای او نیست، بله علامه قدس سره ایشان را در قسم اول در خلاصه الرجال در خلاصه الاقوال نقل فرموده و قسم اول قد یقال که اختصاص دارد به کسانی که ثقه هستند. بنابراین می‌شود گفت که ابوجحیفه توثیق دارد از ناحیه مرحوم علامه، مرحوم آقای خوئی قدس سره توثیقات علامه را نمی‌پذیرند و ابن داوود را، می‌گویند این‌ها از متأخرین هستند و توثیقات و تضعیفات‌شان بر اساس اجتهاد است بنابراین قول‌شان حجت نیست. به خلاف شیخ، به خلاف نجاشی که آن‌ها محتمل الحس و الحدس است اما در مورد علامه و ابن داوود محتمل الحس و الحدس نیست، حتماً اجتهادی است بنابراین پذیرفته نیست. علاوه بر این که علامه یک مبنای دارد و آن اصله العدالة است اصالة العدالة یعنی اگر کسی می‌دانی مسلمان است و قدحی برای او برای ما نرسیده اصل این هست که او عادل است و ایشان توثیقاتش ممکن است

براساس این مبنایی باشد که ما این مبنا را قبول نداریم. فلذا نمی‌پذیرند. اما بارها عرض کردیم دیگر حالا تفصیلش هم مراجعه می‌فرمایید به بحث‌های قبل که نه، وزان علامه و ابن داوود هم همان وزان سابقین هست البته کم‌رنگ‌تر، یعنی آن‌ها احتمال حس در آن‌ها خیلی فراوان است ولی این‌ها هم احتمال حس در این‌ها وجود دارد به جوری که قول این‌ها حجت می‌شود ما می‌پذیریم فرمایش علامه را، و توثیق علامه را و توثیق ابن داوود را، ولی یک مطلبی است که باید مراجعه بفرمایید که یک مقداری دغدغه‌ی خاطر ایجاد کرده برای علامه این هست که ایشان در آن قسم اول می‌فرماید که من کسانی را ذکر می‌کنم که یا موثق هستند یا قول‌شان مورد قبول من هست، و این که قول‌شان مورد قبول هست ممکن است بر یک اساسی باشد که ما نمی‌دانیم چه هست یعنی نگفته این‌ها حتماً ثقات هستند کسانی که ترجیح می‌دهند قول ایشان را، این یک مقداری، اگر بگویید ثقة، گفته ثقة قبول است اما همین که نام را در فهرست قسم اول ذکر کند اگر عنوانش این باشد که من کسانی را این‌جا ذکر می‌کنم که یا ثقة هستند یا ترجیح دارد پیش من قول آن‌ها، این آن وقت محل اشکال می‌شود این صورت، حالا این یک دقتی شما باید بفرمایید که چه جوری است.

راه دیگری که ما این‌جا داریم برای این که مسئله را حل بکنیم این است که در تفسیر علی بن ابراهیم آن‌جا این جوری است «قال علی بن ابی طالب علیه السلام إنّ اولّ ما تُقلّبون» که آن‌جا هم با قاف است همین روایت را در تفسیر علی بن ابراهیم به نحو جزم از امیرالمؤمنین نقل کرده؛ پس اگر استناد کنیم به نهج البلاغه، این مشکلیش این هست که ابوجحیفه در آن هست، اگر استناد کنیم به تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر علی بن ابراهیم هست که «و قال علی بن ابی طالب علیه السلام» اگر بپذیریم که تفسیر علی بن ابراهیم ملقّق نیست و تمام این تفسیر برای خود علی بن ابراهیم است یا این بخشی که الان این مطلب را دارد نقل می‌کند لا اقل برای خود علی بن ابراهیم هست این دیگر لایأس به، بلکه دیگر از مرسلات مثل سید رضی هم بالاتر می‌شود چون طبقه‌ی علی بن ابراهیم خیلی اقرب است به ائمه علیهم السلام تا علامه، فلذا احتمال حس در کلام علی بن ابراهیم اوفر هست تا سید رضی رضوان الله علیه.

اشکال دومی که در این روایت هست این هست که برای ترتیبی که در این روایت ذکر شده «الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ يَأْتِيَنَّكُمْ ثُمَّ يَغْلِبُكُمْ» این بر خلاف ترتیبی است که مشهور بین اصحاب است؛ پس کأنّ این بطن معرضّ عنه اصحاب است. اصحاب اول قلب را ذکر می‌کنند بعد لسان را ذکر می‌کنند بعد ید را ذکر می‌کنند. این‌جا ید را اول آورده یعنی اول بزن، این اگر تأثیر نکرد به او بگو إفعال أو لا تفعل، اگر این تأثیر نکرد آن وقت به قلب، این خلاف آن چیزی است که مشهور بین اصحاب است؛ بنابراین اصحاب به این روایات عمل نکردند معرضّ عنه اصحاب است. اگر اعراض مشهور را موهن بدانیم کما علیه جماعه من الاصحاب و به خصوص بزرگان قوم موهن می‌دانستند پس بنابراین از حجیت می‌افتد. اگر هم مبنای ما این باشد که یکی از شرایط حجیت خبر واحد این هست که اطمینان به خلافتش نداشته باشیم و یا این که ظنّ به خلافتش نداشته باشیم کما علیه الاستاد دام ظلّه، برای اگر این‌جور هم گفتیم این روایت ظنّ به خلافتش حتماً داریم برای خاطر این که با اعتبارات عقلی هم جور در نمی‌آید و با آنچه که از اسلام هم سراغ داریم من الرأفة و الرحمة، می‌گوید اول تا دیدید بدنی امر به معروف و نهی از منکر بکن، اول بزن، اگر این اثر نکرد بعد حرف با او بزن، این یک چیزی است که برخلاف آن مشی‌ای است که از اسلام سراغ داریم که از اسهل به بالاتر می‌رود، نه از اول بیاید بزند و معمولاً هم این جوری است کتک اثر نکرده معمولاً این جوری هست حالا حرف اثر می‌کند که ما در

حرف بگوئیم؟ بنابراین حالا من، حالا یک ذره صبر بفرمایید بعد بفرمایید. پس بنابراین این یا مطمئن الخلاف است مضمونش یا مطمئن الخلاف است مضمونش، پس بنابراین حجت نیست، چون مشروط است حجت خبر واحد به این که مضمونش مطمئن الخلاف یا مطمئن الخلاف نباشد که البته مطمئن الخلاف بودن را ما قبلاً عرض کردیم که این مانع نیست، ولی مطمئن الخلاف بودن را چرا، خبری که اطمینان داریم چون خبر از باب طریقت حجت است ما اطمینان داریم این خلاف واقع دارد می‌گوید چه‌طور می‌تواند طریق به واقع باشد؟

و اشکال دیگر این هست که اگر از این حرف هم بگذریم معارضه می‌کند با آن روایت، با آن روایاتی که ترتیب را چیز دیگری قرار داده؛ اول قلب را قرار داده بعد لسان را قرار داده بعد ید قرار داده با آن روایات معارضه می‌کند و آن روایات بر این‌ها مقدم است برای خاطر این که آن روایات مشهور است و خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر، از این باب بگوئیم آن‌ها مقدم است یا قرائن دیگری که حالا بعداً از آن بحث خواهیم کرد و اگر هم ترجیحی نباشد برای تعارضاً تساقطاً، پس بنابراین روایت باز حجت نمی‌شود برای ما.

جوابی که از این می‌توانیم بدهیم این هست که بین این روایت و آن روایات و آن مسائل این جمع عرفی این‌چنینی وجود دارد همانی که در موقع خواندن روایت به آن اشاره کردم به این که این روایت نمی‌خواهد ترتیب بیان بکند ولو ثَمَّ که برای تراخی استعمال شده؛ اما همیشه این جور نیست که وقتی ثَمَّ به کار می‌برند یا مرتباً ذکر می‌کنند گاهی مقصود چه هست؟ مقصود این هست که این‌ها عناصری است که باید در روند امر به معروف و نهی از منکر به کار گرفته بشود. آن عناصری که در روند امر به معروف و نهی از منکر به کار باید گرفته شود این‌ها هست اما حالا کدام اول، کدام ثانی، این در مقام بیان آن جهت نیست و او را حالا واگذار کرده به بیانات آخر، که در جاهای دیگر فرموده است. ممکن است که این باشد، حالا بفرمایید.

س: ...

ج: بله این فرمایش‌تان درست است، ابدان را اگر به معنای این قرار بدهیم که یعنی خودتان کاری بکنید که تأثیر به شما بکند اما این معنا، معنایی است که غیر از دو نفر در اسلام سراغ نداریم این معنا را کرده باشند توجه فرمودید؟ فلذاست که خلاف ظاهر روایت است. فقط شیخ طوسی در نهایت این معنا را فرموده آن معنای دیگر را هم فرموده، فرموده ابدان دو معنا دارد یکی این معنا، بعد آن را معنا کرده و یکی هم دیگر صاحب مذهب است که آن هم از شاگردانی است که طابق النعل تقریباً مثل شیخ طوسی عمل می‌کند. مرحوم شیخ استاد قدس سره می‌فرمود که حواشی عروهی مرحوم آقا جمال گلپایگانی وقتی چاپ شده بود من مطابقت کردم با حواشی مرحوم نائینی، دیدم هیچ با هم فرق نمی‌کند لفظاً و معنأً، لفظاً و معنأً عین هم است الا یک جا، که مثلاً نائینی علی الاقوی فرموده ایشان علی الاحوط فرموده یا برعکس، گفت من این را مثلاً برای دوستان و طلاب گفته بودند که این تا تعلیقه این نحو است این به گوش مرحوم آقا جمال رسیده بود ایشان فرموده بود بله ما این جور به نائینی معتقدیم که دیگر هر چه گفته دیگر بالاتر او نمی‌گوئیم همین است که او گفته فلذا عین حرف‌های ایشان را می‌زند. برای حالا مرحوم ابن برّاج و این‌ها این بعد از شیخ طوسی قدس سره در اثر آن سیطره‌ی علمی به حقی که البته واقعاً شیخ من عجائب العالم است، داشته است برای فرمایشات ایشان تا

مدتی برای تلامذه دیگر قابل اتباع بوده و همان حرف‌ها را می‌زدند الا نادراً یک جاهایی، ابن ادریس که آمد بالاخره یک چیزی را ایجاد کرد و یک.... تا زمان ابن ادریس خیلی موافقت‌ها و مطالب عین مطالب مرحوم شیخ طوسی رحمه الله است برای آن احتمال را آن بزرگان دادند.

س: حاج آقا این ترتیب ...؟ که ترتیب ناظر به آن مغلوب شدن و ترک کردن است یعنی آن چیزی که شما مغلوب می‌شود و کنار می‌گذارید اول آن مرتبه سخت است که جهاد با دست باشد بعد زبانی است بعدش همان قلبی است، این ناظر به وظیفه ما نیست ناظر به ترک ما است.

ج: برای حالا ثقلیون علیه چیست؟

س: ...

ج: آن وقت بقلوب هم همین‌جور؟ آن آخری باشد؟

س: ...بله، ...

ج: بعضی وقت‌ها.

س: ...

ج: برای حالا عرض می‌فرمایم. شما فرمایشی داشتید؟

س: ...

ج: نه دیگر این کلام از امام اصلاً صادر شده یا نه

س: صادر که شده

ج: نه نمی‌دانیم نه به این ترتیب امام نمی‌فرماید.

س: ...

ج: نه چرا، این کلام ممکن است این آقا دارد اشتباه می‌کند امام این‌جوری نفرموده باشد چه فرموده نمی‌دانیم این اعراض مشهور شد یعنی قبول نمی‌کنند که امام این مطلب را فرموده باشد. این مطلبی که جناب آقای سیادت می‌فرمایند مطلب خوبی هست که ایشان می‌فرمایند ما این‌جوری جمع بکنیم بگوییم قبلاً هم این جمله را همین‌جور معنا کردیم «أَنَّ أَوَّلَ مَا تُقْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ» یعنی آن که مقهورش واقع می‌شوید یعنی هوای نفس یا شیطان یا چیزی بر شما مسلط می‌شود دست از آن بر می‌دارید، اولین چیزی که از جهاد به امر به معروف و نهی از منکر دست از آن برمی‌دارید آن مشکل‌تر هست که عبارت باشد از این که به ایدی بخواهید امر به معروف و نهی از منکر بکنید بعد که مغلوب واقع می‌شوید عبارت است از این که بآلستکم، آن که بعد مغلوب واقع می‌شوید دیگر به قلب‌تان. منتها این فرمایش خوبی هست که ایشان می‌فرمایند منتها باز تصدیق به این که قلب آخرین چیزی است که آدم، چون به قلب که راحت است خیلی یعنی این‌جور نیست مگر بعضی از شواذ، آن وقت لازم می‌آید این کلام حمل بشود بر یک

امر شاذ و نادری بخواهد حمل بشود ولی اصل فرمایش، فرمایش خوبی است که ایشان فرموده.

س: ... اگر جهاد باشد جهاد در مرحله اول با دست است....

ج: بله، این را هم می‌خواستم بگویم یعنی در ذهنم آمده بود که بگویم این جهاد است ربطی ندارد ولی جهاد به قلب، جهاد به زبان، این‌ها خیلی... جهاد اگر به آن معنای ...

س: ... نه جهاد با شمشیر است...

ج: آن که اسمش دیگر جهاد نیست. و اگر بخواهیم بگویم جهاد است پس این روایت از باب امر به معروف اصلاً خارج می‌شود داخل در باب امر به معروف نیست و حال آن‌که مفسرین این را در باب امر به معروف آوردند.

برای این روایت هم حدش بالاخره همین بود که عرض شد. آخرین روایت در این باب حدیث دوازدهم است.

س: ...

ج: نه آن حالا به چی؟ من لم يعرف بقلبه معروفاً، خیلی خب.

س: ...

ج: نه ولم منکر منکراً، این می‌شود وزانش وزان همان روایات سابق. می‌شود همان وزانش وزان همان روایات سابق.

و اما روایت دوازدهم:

می‌فرماید که برای این روایت آن ذیلش، می‌فرماید «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ» این‌جا که دیگر حرف شما نمی‌آید «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ» آن وقت وقتی به قلب شد «فَحَسْبُهُ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّ لَهُ لَذَلِكَ كَارَهُ» این کفایت می‌کند برای این که خدا بداند در قلبش این را دوست ندارد حالا اگر قدرت ندارد که به يد و به لسان تغییر بدهد خدای متعال می‌داند که در قلبش منکر آن منکر است برای این روایت شریفه هم باز همان مشکلاتی که در روایت قلب بود بعضی از اشکالات روایت قلب این‌جا نمی‌آید ولی اشکال ترتیب که این‌جا می‌آید دیگر آن توجیحی که آن‌جا برای ترتیب کردیم آن توجیح هم در این‌جا نمی‌شود کرد چون دیگر فإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ تصریح کرده به این که این‌ها را مرتب قرار داده به این شکل، نمی‌توانیم بگویم این‌ها عناصر می‌خواهد بگوید.

س: ...

ج: می‌دانم از این‌جا شروع کرده می‌فرماید که «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُنْكَرْ بِيَدِهِ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ» اگر آن بود باید بگوید که از اول چه شروع کنند؟ بگوید بلسانه فإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، باید این‌جوری بگوید مثل این که شما بگویید که کسی که می‌خواهد نماز بخواند تَوْضُّأً، إِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ تيمم بگیرد اول بگویی کسی که می‌خواهد نماز

بخواند تیمم بگیرد إن لم يستطع وضو بگیرد.

س: ...

ج: حالا دیگر توجیه است دیگر، و الا خلاف ظاهرش است دیگر. نه یعنی چه که؟ من رأی منکراً دیگر، رأی منکراً که بله یک قیودی از جیب دریاوریم به آن بزیم تا این که این درست بشود.

س: ...

ج: نیست.

س: ...

ج: بله آن اشکال را هم که عرض کردیم که این حالا دارد که فبقليه یعنی چی؟ انکار بکند به قلبش، پس تفسیر اول و دوم هم که گفتیم از این روایات استفاده نمی‌شود. علاوه بر این که این روایت در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام الله علیه است که این تفسیر ثابت نیست از وجود مبارک حضرت عسکری علیه السلام چون بعضی از روایتی که در سند واقع شدند و این تفسیر را نقل کردند مجهول الحال هستند برای ما، علاوه بر این که آدم وقتی به خود تفسیر نگاه می‌کند ولو روایات قابل توجهی و خوش مضمونی در آن یافت می‌شود اما در عین حال سنگین است که انسان بپذیرد که این کتاب و این تفسیر، تفسیر یک امام معصوم سلام الله علیه است مثل فقه الرضا، فقه الرضا هم کسی که به آن نگاه می‌کند نمی‌شود گفت که این کتابی است که حضرت رضا سلام الله علیه تألیف فرموده باشند، این‌جا هم این تفسیر هم همین‌جور است ممکن است ملقّق شده بعضی از فرمایشان حضرت عسکری علیه السلام هم هست برای بعد هم حرف‌های دیگر هم آن مفسّر آمده مثلاً اضافه کرده یک مجموعه‌ای درست شده نمی‌شود این تفسیر را به حضرت عسکری سلام الله علیه نسبت داد علی‌ای حال این روایت از نظر سند هم محل اشکال هست.

و تحصّل تا این‌جا که دو تا روایت دیگر هم باقی مانده این دو تا را هم عرض بکنیم

س: ...

ج: امکان که نه، بخاطر این که این یک خلاف ظاهری است که هیچ قرینه‌ای بر آن وجود ندارد و امام هم بخواهد این مطلب را بفرماید به این شکل نمی‌شد بفرماید.

س: ...

ج: برای بله چه فرمایشی است که می‌فرمایید. عرض کردیم اگر از این روایات که به همین روایات هم استدلال کردیم قبلاً هم خواندیم اگر از این روایات مجموعاً فهمیدیم که امر به معروف و نهی از منکر در معنای جامع استعمال شده که دارای انواع است، ثبت المطلوب، اما اگر در آن‌ها اشکال کردیم حالا می‌خواهیم ببینیم این همان چیزهایی است که قوم به عنوان مراتب و انواع امر به معروف و نهی از منکر ذکر کردند مع الغص از آن مطلب، برای خودش، مستقلاً دلیل بر وجوب دارد یا ندارد. که ما آن وقت ترتیب نگارش‌مان در فقه با آن‌ها فرق می‌کند آن وقت، آن‌ها می‌گویند باب امر به معروف و نهی

از منکر، امر به معروف و نهی از منکر دارای سه مرتبه است سه نوع دارد شما که آن برای شما ثابت نشده باید بنویسید وظایف فی قبال المعروف و المنکر چه هست؟ این‌ها هست ولو دیگر اسمش را امر به معروف و نهی از منکر نگذاریم یکی امر به معروف و نهی از منکر است یک وظیفه دیگر هم این هست که قلباً این‌جوری باشد یک وظیفه دیگر هم این هست که یداً آن‌جور باشد یک وظیفه دیگر هم این هست که لساناً ولو به غیر آن که اسمش امر و نهی است بالنصیحة و امثال ذلک باشد. بنابراین به دنبال این هستیم که این عناوینی که فقهای عظام به عنوان انواع‌های امر به معروف و نهی از منکر ذکر کردند دلیل دارد یا ندارد؟ برای بحث که تا حالا، یعنی قبل از این، این بود که ثابت بکنیم برای مایل هم شدیم تقویت هم کردیم اما برای این که مطلب شش می‌خورد به قول استاد حالا می‌گوییم اگر آن برای ما ثابت نشد خود این عناوین می‌توانیم بگوییم این‌ها دلیل بر وجوب دارد ولو تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر نباشد می‌خواهیم ببینیم ثابت می‌شود یا نمی‌شود تا این‌جا ...

س: ...

ج: حالا ما ان شاء الله در بحث ترتیب بعد بحث خواهیم کرد یعنی بحث آینده این هست که آیا حالا این انواع بین‌شان ترتیب هست یا ترتیب نیست بعد در خود انواع هم بین اصناف هر نوعی ترتیب وجود دارد یا ترتیب وجود ندارد ان شاء الله این بحث آینده است. این‌جا به اندازه‌ای که این روایت می‌تواند حجت باشد و این تعارض چه باید کرد، این را به این اندازه صحبت کردیم اما حالا باید چه گفت ان شاء الله در آینده.

باب پنجم حدیث اول:

برای این روایت هم قبلاً خواندیم که حضرت می‌فرماید از کافی شریف هست «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ صَاحِبِ الْمُقَرَّى (یا مصری یا منقری، اختلاف نسخه است) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَسَبُ الْمُؤْمِنِ غَيْرًا (عزاً، نصره)، وَ تُسَخِّدُ بِلَاغًا مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ» که پس انکار در قلب را این روایت شریفه لازم می‌داند حسب المؤمن غیراً، از باب غیرت دینی، یا نصره، از باب نصرت برای دین خدای متعال، یا عزاً و شرفاً «إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ».

برای انکار قلب را این دلالت می‌کند که حالا مطلوب است برای انکار قلب اولاً غیر از آن دو تفسیری است که برای قلب شده بود و علاوه بر این که خود این روایت لو خلی و طبعها خود به خود دلالت بر وجوب نمی‌کند برای خاطر این که از نظر غیرت دینی، تعصّب دینی، یا از نظر عزت و شرف برای ممکن است یک فضیلت اخلاقی بالایی باشد از این جهت دارد حضرت می‌فرماید مگر به همان بیان که بگوییم از مجموع آن روایات آدم می‌فهمد که این یک امر اخلاقی نیست. اگر کسی به آن مطمئن شد آن‌جور می‌تواند استدلال بکند و الا این روایت هم به تنهایی دلالت بر وجوب از آن استفاده نمی‌شود. پس استناد به این روایت هم از دو جهت اشکال دارد:

یک؛ از جهت این که باز قلب را به آن تفسیر اول و دوم معنا نکرده و ثانیاً؛ دلالت بر وجوب چیزی در آن نیست که دلالت بر وجوب بکند و اما السند قبلاً عرض کردیم که درست است یحیی الطویل توثیق ندارد اما این‌جا چون مروی عنه ابن ابی عمیر است و

سند تا ابن ابی عمیر تمام است ثابت می‌شود که ابن ابی عمیر از ایشان نقل کرده پس مشمول شهادت شیخ می‌شود که لایروی و لایرسلُ الا عن ثقة.

این روایاتی است که در باب امر به معروف و نهی از منکر بیان شده برای ما علاوه بر این روایات، روایات دیگری داریم که در باب التسلیم، نصوص التسلیم بعبارة أُخری، نصوص فراوانی داریم به عنوان تسلیم، فی قبال الله تبارک و تعالی، فی قبال النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فی قبال الائمه علیهم السلام. نصوص التسلیم. تسلیم به آن روایات هم استدلال شده که بر ما واجب است که در قلب حالت تسلیم و پذیرش و خضوع نسبت به احکام الهی داشته باشیم که آن روایات را هم فقط بابش را عرض می‌کنم حالا دیگر وقتی برای خواندن آن نداریم.

این روایات در کافی شریف جلد اول صفحه 390 باب التسلیم و فضل المسلمین. ان شاء الله روایاتش را فردا ان شاء الله می‌خوانیم. قبل از این که فردا را عرض کنم من این روایت را باید بخوانم باب بعدی، «عن ابی جعفر علیه السلام (امام باقر سلام الله علیه) قَالَ تَطَرَّ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا» فرمود این یک چیز جدیدی نیست در جاهلیت هم مردم دور خانه‌ی خدا می‌آمدند طواف می‌کردند برای حالا هم همان است البته این کار غلطی نیست کار درستی است خدا هم امر فرموده دیگر، اما آن چیزی که در اسلام حالا به آن اضافه شده، جدید شده این هست که «إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَتَفَرَّغُوا إِلَيْنَا فَيُعْلِمُونَا وَلَابَتَّهُمْ وَ مَوَدَّتَّهُمْ وَ يَعْزِضُوا عَلَيْنَا نُصَرِّحَهُمْ» این که بیایند حج، بعد بیایند پیش ما ائمه‌ی هدی علیهم السلام اعلام بکنند ولایت و فرمان‌برداری‌شان را از ما و دوستی‌شان را با ما و عرضه کنند بر ما یاری‌شان را که ما پشتیبان شما هستیم، یاور شما هستیم. حضرت فرمود آن که در اسلام هست این نیست که مجرد این که بیایند طواف بکنند این روایت را به این مناسبت خواندم که در اوضاع فعلی که دشمنان اسلام هجمه آوردند به کیان اسلام و تشیع و حکومت الهی که بعد از قرون متمادیه به حمدالله در این کشور این آرزو به تحقق پیوسته اگرچه اشکالات فراوان است کم‌کاری‌ها فراوان است مردم حق اعتراضات، و حق هم دارند همه‌ی این‌ها مسلم است و درست است اما آن‌چه که مسلم است این هست که این نظام باید پایدار باشد و ان شاء الله همه کار کنند که به اهداف عالیه‌اش ان شاء الله برسد. برای نمی‌خواهم بگویم که به خدمت شما آن‌چه که راجع به ائمه‌ی هدی علیهم السلام وارد شده نسبت به دیگران هست اما این‌ها یک پیام به ما می‌دهد و آن پیام این هست که وظیفه‌ی همه‌ی ما این هست که نسبت به آن کسی که خیمه‌ی اسلام و نظام و این‌ها در دست اوست ما باید چکار کنیم؟ باید او را یاری کنیم او را تنها نگذاریم مودت خودمان را، اطاعت خودمان را نسبت به او ابراز کنیم؛ این هست که ان شاء الله روز نوزده دی روزی است که ما نسبت به رهبری ان شاء الله باید این مودت، این نصرت، این پشتیبانی را باید داشته باشیم که البته روشن است این پشتیبانی‌ها، همه‌ی این‌ها طریقت دارد یعنی طریقت به مولایمان حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداه، و ائمه‌ی هدی علیهم السلام و همه‌ی این‌ها طریقت به خدای متعال دارد، این‌ها همه روشن است دیگر. برای ان شاء الله به این مناسبت روز سه شنبه ان شاء الله یعنی بحث تعطیل است که عزیزی که برای‌شان امکان دارد که ان شاء الله در این صحنه حضور داشته باشند ان شاء الله حضور یابند و این وظیفه‌ی حداقلی که حالا در این اوضاع ماها می‌توانیم داشته باشیم ان شاء الله انجام بدهیم و این مطالبه‌ی عمومی را من عرض می‌کنم این مطالبه‌ی عمومی را شما عزیزان باید داشته باشید، این بالاخره مسئله‌ی مشکلاتی که مردم دارند از یک طرف، مشکلات اقتصادی مردم دارند دو: از نظر مسئله‌ی اخلاق، مسئله‌ی عقاید،

این هجماتی که الان وجود دارد، مسئله‌ی تلگرام، مسئله‌ی این سایت‌ها، این‌ها خیلی مسائل مهمی است مراجع بزرگوار هم تذکرات متعدد دادند این را باید شما عزیزان در منبرها، در گفته‌ها به یک مطالبه‌ی عمومی تبدیل کنید تا این که بر اساس حق شهروندی اگر می‌خواهند این چیزها را آزاد بگذارند این شهروندها بگویند آقا ما نمی‌خواهیم این‌ها را، ما بچه‌های ما، جوان‌های ما، همه‌ی این‌ها در مخاطره دارند قرار می‌گیرند این بنابراین اگر به خاطر این استدلال می‌خواهند درب این امور را باز بگذارند برای شبیه همان استدلالی است که ما شهروندیم ما شهروندها بچه‌هایمان در مخاطره هستند، عقایدشان در مخاطره هست، اخلاق‌شان در مخاطره هست این مسئله‌ی بسیار مهمی است مسئله‌ی آندولس که یادمان نرفته چه جور آن‌جا را بیچاره کردند همین مفاسد را آوردند آن‌جا مردم را بیچاره کردند. برای وقتی ما یک دشمنان قسم‌خورده‌ی این‌چنینی داریم، برای اسلام نسبت به کتب ضلال وقتی آن‌جور می‌فرماید آیا نسبت به این امور، نسبت به این رسانه‌های این‌چنینی که تازه دست بچه‌ها هم هست دیگر نمی‌فرماید؟ بنابراین این باید یک مطالبه‌ی عمومی بشود که هم نسبت به ان شاء الله اصلاح امور اقتصادی مردم که این مقدار رهبری روی آن تکیه می‌فرمایند اقتصاد مقاومتی راه حل اساسی مطلب هست و هم‌چنین جلوی این مفاسد ان شاء الله گرفته بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد